

# نمای نزدیک؛ نگرشی دیگر

۱

## استراتژی آمریکا نسبت به ایران

محمود سریع القلم

از مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات  
استراتژیک خاورمیانه، تابستان ۱۳۷۴

... در مراحل اولیه تشکیل نهضت اسلامی، استراتژی آمریکا، استراتژی حذف بود. آمریکا نخست از واژگانی چون بنیادگرایی، ضد توسعه، خشن و ضد صلح برای توصیف نهضت اسلامی استفاده می‌کرد و اساس برخوردش در این مرحله آن بود که این جریان را از صحنه سیاسی خاورمیانه حذف کند. بنابراین شدیدترین حملات تبلیغاتی را برای تحقق نیت و هدف‌هایش در پیش گرفت. اما در دو سال اخیر، لحن آمریکا متفاوت شده است. ظاهراً زمامداران آمریکا پذیرفته‌اند که نیروهای اسلامی در کل منطقه خاورمیانه، یک واقعیت سیاسی هستند. در واقع، از مراکش گرفته تا بنگلادش، در هر کشور یک جریان اسلامی وجود دارد. هم‌اینک، دولت کلینتون در صدد تغییر لحن خود نسبت به نهضت اسلامی است. مسئولان آمریکایی، سخنرانی‌های بسیار جذابی در خصوص اسلام و اهمیت حضور آن در منطقه ارائه داده‌اند. آنها اسلام را به عنوان یک مکتب دینی صلح‌آمیز مطرح کرده‌اند.

در کل، غرب به این نتیجه رسیده است که در میان نهضت‌های اسلامی منطقه، دو جریان وجود دارد:

۱- اسلام احکام‌گرا

۲- اسلام جهان‌بینی‌گرا. به عبارت دیگر، اسلامی که به دنبال احکام دینی است، عمدتاً طیف اخوان المسلمین در مصر و اردن و دیگر کشورهای شمال آفریقا را دربر می‌گیرد. این اسلام از نظر غرب، اسلامی است که می‌تواند با غرب کنار آید. اسلامی که عمدتاً به فکر تنظیم و اجرای احکام دینی است و به اسلام به عنوان یک جهان‌بینی نگاه نمی‌کند. بر همین اساس، طی دو سال گذشته، روابط بسیار وسیعی بین مقامات آمریکا و رهبران اخوان المسلمین در کشورهای مختلف اسلامی برقرار شده است. حتی اخوان المسلمین نیز بارها در سخنرانی‌ها و بیانیه‌های خود اعلام کرده است که مشکل جدی با غرب ندارد. اسلام نوع دوم که تنها نمونه آن در ایران است، به اسلام به عنوان یک جهان‌بینی می‌نگرد.

به نظر می‌رسد که غربی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که گروه اول، منافع و سیاست‌های آمریکا را تهدید نمی‌کند و آمریکا باید تلاش کند که این

گروه را به قدرت رساند. به عنوان مثال، هم‌اکنون عده‌ای از نمایندگان اخوان المسلمین در مجلس مصر حضور دارند. در اردن نیز ۱۵ نماینده مسلمان در مجلس نظریات خود را مطرح می‌کنند. این سیاست هم‌چنان از سوی آمریکا و کشورهای عربی دنبال می‌شود؛ این که مثلاً در عربستان سعودی به نازگی شیعیان دارای نمایندگانی در شورای حکومتی شده‌اند، در همین راستا قرار دارد. حال اگر به خاطر داشته باشیم، در اوایل دهه ۶۰، دولت کندی این سیاست را پیش گرفت که دولت آمریکا باید در ترویج و تسهیل و تسریع نهضت‌های آزادی‌بخش و ضد استعماری فعال شود، یعنی بر موج آزادی‌خواهی در جهان سوم سوار شود و بتواند از آن بهره‌برداری سیاسی کند. اکنون نیز به نظر می‌آید آمریکا با نهضت اسلامی همین‌گونه برخورد می‌کند. به عبارت دیگر، همه دولت‌های منطقه را تشویق می‌کند که مسلمانان را به صحنه قدرت آورند. در واقع، آمریکا تصور می‌کند که مسلمانان ابزار اعمال حکومت را در اختیار ندارند و باید در نهایت برای حفظ قدرت خود، به غرب اتکا کنند. حتی اگر اکثریت دولتی را مسلمانان تشکیل دهند، باز هم برای اثبات کارآمدی خود در جامعه، با مشکل مواجه خواهند شد. در واقع آن‌ها برای اثبات این امر تنها یک راه در پیش رو دارند و آن برقراری روابط گسترده تجاری و اقتصادی با غرب است. بنابراین، حتی اگر مسلمانان احکام‌گرا نیز به قدرت رسند، هیچ مشکلی برای منافع تجاری و صنعتی غرب پدید نمی‌آید.

اما در مورد این که آمریکا نسبت به ایران چگونه می‌اندیشد، می‌توان به سه الگو اشاره کرد:

۱- الگوی تهدید و انزوا؛ یعنی در میان مقامات آمریکایی (سناتورها، کارشناسان و دولت‌مردان) نگرشی وجود دارد که می‌شود آن را الگوی تهدید و انزوا نامید. در واقع، آمریکا با توجه به تحولات جدید در بلوک شرق، روند رادیکالیسم عربی و تنظیم نهایی جغرافیای جدید برای اعراب، به دشمنی جدید نیاز دارد تا حضور و نفوذ همه‌جانبه خود را تداوم بخشد. ظاهراً جمهوری اسلامی ایران می‌تواند چنین نقشی را برای آمریکا در مقابل اعراب ایفا کند. بنابراین، ایران باید همواره به عنوان تروریست، ضد حقوق بشر و مهاجم معرفی شود.

بدین ترتیب و از این زاویه، رادیکالیسم از جانب ایران، منافع آمریکا را در منطقه تأمین می‌کند. به همین دلیل، هرگونه تلاشی از جانب ایران برای ایجاد همبستگی با اعراب و کشورهای همسایه و برقراری روابط گسترده دوجانبه و استراتژیک با اروپای غربی، روسیه، چین و ژاپن و با بخشی از جهان سوم باید مورد اعتراض و مخالفت آمریکا قرار گیرد. تا زمانی که رادیکالیسم ایران ادامه دارد و امنیت داخلی را کنترل می‌کند و تهاجمی به همسایگان خود ندارد، در چارچوب این استراتژی قرار می‌گیرد. شایان ذکر است که این برخورد خطری برای آمریکا ندارد و زمینه‌های فروش تسلیحات امنیتی آمریکا و افزایش قدرت نظامی اسرائیل را فراهم می‌آورد. در این الگو، استراتژی رسماً اعلام شده، استراتژی مهار دوجانبه است. هدف این استراتژی، منزوی کردن کامل ایران است و طراح اصلی آن، مارتین ایندیک است که پیشتر رئیس مؤسسه‌ای وابسته به اسرائیل بود و هم‌اکنون طراح اصلی سیاست آمریکا در شورای امنیت ملی است. استراتژی مهار دوجانبه هرچند نتوانسته است ایران را کاملاً منزوی و حیات اقتصادی ایران را فلج کند، اما کاری کرده است که روابط اقتصادی ایران با دنیا، محدود به روابط تجاری شود. به عبارت دیگر، چنانچه ایران بخواهد به کسب تکنولوژی مؤثر از یک کشور مبادرت ورزد، آمریکایی‌ها کاملاً جلوی او را سد می‌کنند. همین‌طور اگر بخواهد وارد روابط اقتصادی به معنای فنی آن شود، یعنی اقدام به انتقال تکنولوژی و روابط تکنولوژیک با دیگر کشورها بکند، یا مانع روبه‌رو می‌شود. من طی یک بررسی آماری در یافت‌ام که طی چند ماه گذشته، استفاده از اژه تروریست علیه ایران چهار برابر شده است. اما در راستای تعدیل سیاست ایران در قبال مذاکرات صلح خاورمیانه، این استراتژی در کنار تخریب وجهه ایران به عنوان یک کشور تروریست، مفهوم ضد حقوق بشر بودن را نیز القا می‌کند، به ویژه با طرح این مسئله که ایران در پی دستیابی به سلاح هسته‌ای و شیمیایی است.

۲- الگوی تفاهم؛ در الگوی تفاهم، ایران به عنوان یک تهدید مطرح نمی‌شود. این الگو در بین کارشناسان امور ایران در آمریکا، دانشگاهیان و



گروهی در محافل اجرایی و مشاوره‌ای رایج است. به عنوان مثال، در بین کارشناسان و دانشگاهیان افرادی چون لی همیلتون، گری سیک، جان اسپوزیتو، گراهام فولر، مایکل هادسون و جیمز بیل زاین الگو در تحلیل مسائل ایران پیروی می‌کنند. آنها در محافل مطبوعاتی آمریکا این عقیده را ترویج می‌دهند که ایران مشکلات بسیار زیادی دارد. میان آنچه می‌گوید و عمل می‌کند فاصله بسیار است، توان تقابل و تهاجم ندارد، به هیچ وجه تهدیدی به حساب نمی‌آید و آنچه هم‌اکنون در ایران روی می‌دهد تنها یک دوره گذار است. در واقع این افراد ایران را به یک دید تاریخی و کارشناسانه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. آنها مسئله همکاری با ایران را مطرح می‌کنند. من توصیه می‌کنم آخرین مقاله‌ای که در فصل‌نامه فارن پالیسی (پاییز ۱۹۹۴) در خصوص ایران نوشته شده است، مطالعه کنید؛ زیرا دقیقاً در این چارچوب است. به نظر می‌آید که این الگو، نسبت به مقامات

پیشین در خصوص ایران پیشرفته‌تر شده باشد. به عنوان مثال، این الگو مطرح می‌کند که در ایران بحران هویت وجود دارد. بنابراین نباید فکر کرد که ایران توانایی‌های گسترده دارد و می‌تواند به اصطلاح منافع آمریکا را در منطقه تهدید کند. ایران در چه فرایندی قرار گرفته است؟ در این کشور انقلابی رخ داده است و این انقلاب را باید درک کرد. به تازگی جان اسپوزیتو مقاله‌ای مفصل در این خصوص نگاشته است. او متذکر شده است که نباید انتظارات سیاسی خارج از قواعد تاریخی از یک انقلاب داشت.

۳- الگوی همکاری؛ این الگو نه در بی تفاهم است و نه ایران را تهدید به حساب می‌آورد. اما جای دارد این سؤال مطرح شود که پایگاه اجتماعی این الگو کجاست؟ در پاسخ باید گفت: شرکت‌های بزرگ تجاری و صنعتی، کارخانه‌ها، شرکت‌های بیمه و بانک‌ها. تنها مسئله‌ای که این الگو مطرح

می‌کند مسئله اثبات سیاسی و اقتصادی است. در واقع، این الگو در پی گسترش روابط اقتصادی است. اطلاع دارید که شرکت بوئینگ می‌خواست قراردادی با ایران منعقد سازد، قرارداد تا مرحله‌ای پیش رفت که می‌بایست کلینتون آن را تأیید می‌کرد، اما در لحظه آخر گروه فشار (لایبی) اسرائیل جلوی آن را گرفت. این همان به اصطلاح الگوی همکاری است. در حقیقت، برای این الگو خیلی اهمیت ندارد که در ایران چه می‌گذرد. ایران در آسیای مرکزی چگونه عمل می‌کند. ایران در خلیج فارس چه می‌کند. این الگو معتقد است که مطمئناً می‌توان با ایران روابط تجاری داشت. می‌توان در ایران کارخانه‌های احداث کرد و سود قابل ملاحظه‌ای به دست آورد مشروط بر آن که ایران بتواند ثبات سیاسی در داخل کشور به وجود آورد و قوانین اقتصادی از ثبات نسبی برخوردار باشد.

## ژاپن؛ پیش به سوی آسیا

فرور مردمی که در جوامع رشدیافته زندگی می‌کنند، می‌تواند احساس حق به جانب خود برتری را به وجود آورد که بر تفاوت‌های آن‌ها نسبت به جوامعی که هنوز در مرحله رشد هستند، مبتنی است. امروزه رهبران تمدن‌های فایق بر جهان، احترام به فرهنگ‌ها و تمدن‌های گذشته را از دست داده و به نزدیکی تمدن‌های آینده نیز بی‌توجه می‌شوند.

با این همه در دنیای امروز، تأثیر متقابل تمدن‌های مختلف در یکدیگر به مراتب بیش از آن چیزی است که اغلب مردم تشخیص می‌دهند. کسانی که به این مهم بی‌توجه‌اند، در واقع فرصت‌های تاریخی خود را نادیده گرفته‌اند.

جهالت نسبت به تاریخ بشر و در نتیجه احساس پوچ برتری و رفتار تبعیض‌آمیز با دیگران، به ویژه رنگین‌پوستان، زمینه مفاهیم بنیادی محققان اصلاح طلب در غرب است که مانند چالمرز جانسون یا کارل ون ولفرن، آسیا و به ویژه ژاپن را یک تهدید می‌پندارند. به سبب این نوع جهالت‌ها، آن‌ها نیز نسبت به طغیان‌های جدید تاریخی که هم‌چنان در حال وقوع است، کور می‌شوند. این نوع نویسندگان حتی از وظایف خود در قبال امکان طلوع یک تاریخ جدید نیز غافلند.

نمونه‌های زیادی از فشارهای اقتصادی آمریکا بر ضد ژاپن وجود دارد. از جمله ارزش‌گذاری بیش از حد که توسط «پیمان پلازا» بر پین (واحد پول

ژاپن) تحمیل شده است و هم‌چنین گفتگوهای دو جانبه‌ای که ژاپن و آمریکا به منظور بررسی موانع ساختاری انجام می‌دهند، با روح مذاکرات تجاری گات مغایرت دارد.

این‌گونه تعدی‌ها ژاپن را مجبور کرده است تا برای فعالیت اقتصادی خود، به آسیای شرقی روی آورد. منطقه آسیای شرقی از نظر جغرافیایی به ژاپن نزدیک‌تر و مشترکات هویت تاریخی آن با ژاپن بسیار است. ژاپن تنها کشور پیشرفته صنعتی در آسیاست که با وجود آن که در حوزه شرقی واقع شده است، در طی جنگ سرد بین شرق و غرب، جزو غرب محسوب می‌شد. اکنون ژاپن هم در عمل و هم از جهت نظری، به آسیا روی کرده است. آمار تجارت ژاپن، کشوری که با تجارت زندگی می‌کند، نشان می‌دهد که ۳۶ درصد از تجارت ۳۶۰ میلیاردی این کشور در سال ۹۴، با آسیای شرقی، ۲۹ درصد با آمریکا و ۱۵ درصد با جامعه اروپا بوده است. اهمیت آسیا برای ژاپن و جهان روشن است. ما تصور می‌کنیم که تولید ناخالص ملی آسیا، احتمالاً تا سال ۲۰۰۰ بیشتر از مجموع تولید ناخالص ملی جامعه اروپا و آمریکا خواهد بود.

روابط اقتصادی، عامل تعیین‌کننده‌ای در روابط بین‌الملل است و جایگزین قدرت نظامی می‌گردد. روابط جهانی بدون توجه به آسیا به عنوان قطب سوم، نمی‌تواند وجود داشته باشد. ایالات متحده و اروپا در گذشته، نفوذ کنترل‌کننده‌ای بر ژاپن اعمال

## شینتارو ایشی‌هارا

می‌کردند. اما مناطقی چون آمریکای شمالی، آفریقا و خاورمیانه و به ویژه آسیای شرقی که ژاپن به طور و صفا ناپذیری به آن متصل است، دارای رشد فوق‌العاده‌ای بودند. در مقایسه، آمریکا و اروپا هم چنان در بحران غرق شده‌اند.

کشورهای آسیای شرقی در مقایسه با اروپا به لحاظ پختگی و پیشرفت، دارای تفاوت‌های بارزی هستند. اما ارزش‌های بنیادی آن‌ها و وضعیت مشترک زیست محیطی و اقلیمی و احساس قوی هویت که در عواطف مردم آن‌ها وجود دارد، رشد کرده است و شکل گرفتن میراث فرهنگی آن‌ها، حاکی از انسجام تمدنی بسیار عمیق‌تر از آن چیزی است که در اروپا وجود دارد. در نتیجه، در حال حاضر، در آن منطقه وضعیت تاریخی بسیار مطلوبی برای ایجاد احساس وحدت در آسیا فراهم شده است. در غیاب مشکلات ناشی از حاکمیت استعماری مدرن اروپایی از جمله در ژاپن، شاهد جریان بالنده‌تری از پیشرفت و پختگی خواهیم بود. ژاپن صادقانه آرزو می‌کند که هم‌چون همسایگان آسیایی خود، یوغ استعماری قدرت‌های اروپایی را به گردن نگیرد. این کشور تلاش‌های نوسازانه‌ای در پیش گرفته است. تغییر ژاپن به یک قدرت صنعتی و نظامی تا قبل از جنگ اقیانوس اطلس، بر این نظریه مبتنی بود که کل منطقه آسیا در حالی که ژاپن کانون آن است، باید شکوفا شود. اما حماقت نظامی‌گری، ساعت تقلید از اروپایی‌ها و